

اعتدال در اندیشه و افکار سعدی

علی جان مرادی جو^۱

چکیده

اعتدال از جمله کانونی‌ترین مفاهیم تاریخ اندیشه و نظریه اجتماعی و سیاسی بوده است که هم در سنت فکری غرب و هم ایرانی، سابقه‌ای دیرینه دارد. سعدی نیز متأثر از همین سنت به ارث برده ایرانی، آن را در حکایات و روایات خویش وارد می‌کند و با اصرارهای مدلوم بر میانه‌روی و اندرز به پرهیز از ستمگری را در آثار خویش مطرح می‌کند. بنابراین اعتدال و میانه‌روی در اندیشه سعدی دارای پایه‌ای اساسی است. این نوشتار بر آن است تا اعتدال در اندیشه و افکار سعدی را در گلستان و بوستان دریابد. از همین رو با محور قرار دادن مفهوم اعتدال به مثابه مفهومی که توأمان هم به قلمرو اجتماع و هم به قلمرو سیاست تعلق دارد، می‌توان به درکی از نسبت میان این دو حوزه در اندیشه سعدی دست یافت.

کلیدواژه‌ها: سعدی، سیاست، گلستان، بوستان، اعتدال، اندیشه سیاسی.

مقدمه

بامطالعه بخش‌های مختلف دو کتاب بوستان و گلستان و نیز درنگ بر همان باب نخست هر دو کتاب در گلستان با عنوان «در سیرت پادشاهان» و در بوستان با عنوان «در عدل و تدبیر و رأی» دربردارنده مهم‌ترین نظریات سیاسی سعدی هستند. می‌توان دریافت که سعدی خواسته است پس از معلوم کردن و پذیرفتن جایگاه خود در جامعه به‌عنوان یک مصلح و ابراز قبول اینکه وجود اجتماعی او در شبکه‌ای که قدرت تعیین می‌کند، معنی دارد. از درون همین شبکه هرمان که قله آن پادشاه است و قاعده آن رعیت، به اصلاح پندار و کردار شاهان بپردازد. او اطاعت و ارتباط خود را چنین بازمی‌نماید که مثلاً در دیباچه گلستان به سنت

^۱ عضو هیأت علمی دانشگاه افسری امام حسین (ع)، moradialijan@gmail.com

غالب مصنفان مرتبط به دستگاه حکومت و نه عرفا و حکما پس از سپاس خدا و ستایش رسول و آل او به مدح پادشاهان می‌پردازد.

بی‌گمان مشهورترین و برجسته‌ترین نویسنده و شاعر تعلیمی فارسی، سعدی است و چون سخن از اثری تعلیمی است، پند و اندرز جزو ناگسستگی این اثر است که عموماً برای هیچ‌کس دلپذیر نیست، ولی بااینکه سعدی صراحت بیان یک معلم را دارد و باشهامت نصیحت می‌کند، یعنی همچنان که از یک معلم برمی‌آید، رفتار می‌کند، کسی از سخنانش آزرده نمی‌شود. شاید بیان او ساده و بی‌تکلف است و ایجاز در آن موج می‌زند اما آنچه بیش از همه پند و نصیحت سعدی را دل‌نشین می‌کند، اعتدال‌گرایی اوست.

از مطالعه حکایات بوستان و گلستان و نصایح الملوک علاوه بر آموختن نصایح حکیمانه اخلاقی و تربیتی، تجربه ارزشمند دیگری که در ارتباط با موضوع این مقاله به دست می‌آید، مشخص می‌شود که مهم‌ترین اصول، اندیشه و افکار سعدی را چه موضوعات و مقولاتی تشکیل می‌دهند و برای کدام یک از جنبه‌ها و عرصه‌ها اولویت قائل است.

سیاست اندیشی سعدی مانند تأکید او بر اعتدال‌گرایی فارغ از تأمل عقلانی است که در فلسفه سیاسی مرسوم است. سعدی بی‌آنکه در دام نظریه‌پردازی در باب حکومت، قدرت و منشأ آن افتد، سعی در تعریف و تأکید بر میانه‌روی کردارهای یک حاکم دارد. پرسش بنیادین نگارنده این جستار آن است که: اعتدال و میانه‌روی در اندیشه سیاسی سعدی چگونه تبیین شده است؟ در پی پاسخ به این پرسش با مرکزیت دادن به دو باب از دو کتاب گلستان و بوستان سعی در بررسی دیدگاه سعدی در مورد اعتدال بوده است.

در این مقاله تلاش می‌شود ضمن تبیین مفهوم اعتدال، جایگاه آن در آرا و افکار سعدی و میزان تأثیرگذاری این مفهوم در سرنوشت جامعه را با بهره‌مندی از روش توصیفی تحلیلی موردبحث و بررسی قرار گیرد. طبیعی است که فهم افکار و اندیشه‌های سعدی مستلزم آشنایی مختصر با زندگی و شرایط اقتصادی و اجتماعی زمانه اوست. از این‌رو اوضاع سیاسی و حکومتی ایران در عصر سعدی مورد مذاقه قرار می‌گیرد.

تبیین مفهوم اعتدال

اعتدال و میانه‌روی، همان‌گونه که از نامش پیداست، به معنای پیمودن و گزینش راه میانه و وسط و عدم تمایل به دو طرف افراط و تفریط می‌باشد. واژه «اعتدال» به معنای «میانه‌روی و میانه است» (عمید، ۱۳۵۷: ۴۵۳). واژه اعتدال از ریشه «عدل» گرفته شده و در لغت به معنای حدّ و وسط و میانه است. میانه و وسط که به معنای قرار گرفتن شیء بین دو طرف است که نسبت به دو اطراف آن، دو طرف آن، مساوی است و بدین‌سان بدان عدل یا عدل گفته می‌شود. از این‌رو معنای شایع اعتدال و عدل نهادن چیزی در جایگاه شایسته آن است (لطیفی، ۱۳۸۸: ۱۲۰).

این واژه در منابع اسلامی، با الفاظی مانند «قصد»^۱، «اقتصاد»^۲، «وسط»^۳ استعمال شده است. با پژوهشی ژرف و عمیق می‌توان دریافت، همان‌گونه که اصل توحید در تاروپود احکام و مقررات اسلام و آیات و روایات و سیره ائمه (علیهم‌السلام) پیچیده شده، اصل اعتدال نیز در تشریح احکام لحاظ گردیده است. قرآن کریم، امت اسلام را امت میانه و وسط می‌نامد و می‌فرماید: «و کذلک جعلناکم امةً وسطاً لیتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیداً» (سوره بقره، آیه ۱۴۳)؛ و این چنین شما را امتی میانه (معتدل) ساختیم تا بر مردمان گواه باشید و پیامبر (ص) هم بر شما گواه باشد.

معنای آیه بالا این است که در آیین اسلام، هیچ‌گونه افراط و تفریط وجود ندارد و مسلمانان برخلاف سایر فرقه‌ها، از مقرراتی پیروی می‌کنند که قانون‌گذار آن، به تمام نیازهای فطری بشر آگاه بوده و همه جهات زندگی جسمی و روحی او را در نظر گرفته است. اصل اعتدال، که در قرآن کریم به آن عنایت فراوانی شده است، در زندگی پربرکت پیامبر اکرم (ص) و ائمه هدی (ع) و در کلیه اعمال و رفتارشان به روشنی دیده می‌شود. آنان هرگز در هیچ امری از اعتدال و میانه‌روی خارج نشدند. سیره رسول خدا (ص) در همه وجوه، سیره‌ای معتدل بود. همان‌طوری که حضرت علی (علیه‌السلام) در مورد آن حضرت فرموده است: «سیرته القصد» (نهج‌البلاغه، کلمات قصار؛ ۶۷)؛ رسول خدا، سیره و رفتارش میانه و معتدل بود.

رسول خدا (ص) در رفتار فردی، در خانواده و اجتماع، در اداره امور و سیاست، در رویارویی با دشمنان و حتی در میدان نبرد، اعتدال را پاس می‌داشت و از افراط و تفریط در هر کاری پرهیز می‌کرد و تأکید فراوان داشت که امتش از او پیروی کنند و در زندگی میانه‌روی پیشه سازند. از این رو، می‌فرمود: «یا ایها الناس علیکم بالصدق، علیکم بالقصد، علیکم بالعدل» (کنز العمال، ج ۳؛ ۲۸)؛ ای مردم! بر شما باد به میانه‌روی، بر شما باد به میانه‌روی، بر شما باد به میانه‌روی.

اصولاً شأن عقل، اعتدال است و شأن جهل، عدم اعتدال، یعنی انسان عاقل انسانی متعادل است و انسان جاهل غیر متعادل. علی (ع) درباره انسان جاهل همین شأن را بیان می‌فرماید: «لاتری الجاهل الا مغرطاً او مغرطاً»؛ جاهل را نمی‌بینی، مگر این که یا افراط می‌کند و یا تفریط (نهج‌البلاغه، حکمت ۷۰).

امام علی (ع) در جای دیگری می‌فرماید:

«هرچه از حد اعتدال خارج شود، اسراف نامیده می‌شود» (غررالحکم و دررالحکم؛ ۳۵۹).

انسانی معتدل است که، افزودن بر کارهای آشکار و بدنی، در کارهای روحی و قلبی‌اش نیز اعتدال داشته باشد، چنان که حضرت لقمان (ع) فرزندش را به اعتدال در رفتارهای آشکار و نهان سفارش می‌کرد:

«در مشی خویش معتدل باش» (سوره لقمان، آیه ۱۹). می‌توان گفت مراد از «مشی»، «روش و رفتار» است، یعنی باید روش و رفتار انسان در تمام امور اعتدال و میانه‌روی است.

^۱ - «المومن سیرته القصد، وسته الرشده» (میزان الحکمه، ج ۱۰؛ ۴۸).

^۲ - «من اقتصاد اغناه الله» (میزان الحکمه، ج ۱۰؛ ۴۸).

^۳ - «ونحن امة الوسط» (سیره نبوی، ج ۱؛ ۱۷۴).

ضرورت اعتدال

دلایل‌های بسیار بر ضرورت اعتدال در زندگی گواهی می‌دهد. شماری از این ادله عبارت از:

۱- مطلوبیت الهی

میان‌روی در تمام امور مطلوب خداوند است. پروردگار افراط و تفریط را دوست ندارد و می‌فرماید:

«كُلُوا وَ اشْرَبُوا لَا تَسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» (سوره اعراف، آیه ۳۱)؛ بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید که خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی‌دارد.

حضرت علی (ع) نیز می‌فرماید:

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَلْهَمَهُ الْاِقْتِصَادَ...» (غررالحکم و دررالحکم؛ ۲۵۳)؛ اگر خداوند بخواهد به بنده ای خیر رساند، به وی میان‌روی را الهام می‌کند.

از امام صادق (ع) نیز چنین روایت شده است:

«إِنَّ الْقَصْدَ أَمْرٌ يُرِجِبُهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ إِنَّ السَّرْفَ أَمْرٌ يُبْغِضُهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ...» (وسائل الشیعه؛ ۵۵۱)؛ میان‌روی امری است که خداوند عزوجل آن را دوست دارد؛ و زیاده روی کاری است که خداوند عزوجل با آن دشمنی می‌ورزد.

لذا از آن جا که توجه به رضایت خداوند و اسباب آن عقلاً و شرعاً ضرورت دارد، بر هر انسان واجب است میان‌روی را پیشه کند.

۲- شرط ایمان و تقوا

امیر مؤمنان علی (ع) ضمن اینکه سیره و طریقه معصومان را اعتدال و میان‌روی دانسته و می‌گوید: «طریقتنا

القصْد» (غررالحکم و دررالحکم؛ ۲۵۳)؛ راه و سیره ما بر میان‌روی است.

ایشان یکی از شرایط ایمان کامل و تقوای واقعی را میان‌روی در تمام امور زندگی می‌داند و می‌فرماید: المومن سیرته

القصْد» (غررالحکم و دررالحکم؛ ۲۵۳)؛ روش و سیره مؤمن واقعی، میان‌روی است.

آن حضرت همچنین می‌فرماید: «فَالْمُتَوَنُّونَ... مَلَبَسَهُمُ الْاِقْتِصَادُ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳). پوشش انسان‌های پرهیزگار میانه (یا میانه-روی) است.

و شاید مراد از (مَلَبَسَ) تنها لباس ظاهری نبوده، تمام شئون زندگی فرد را شامل شود؛ یعنی مؤمنان واقعی انسان‌هایی هستند که

میان‌روی، پوشش و زینت و سیره عملی آن‌ها است. همچنین حضرت در خطبه‌ای دیگر میان‌روی در هنگام دارایی را از

نشانه‌های پرهیزکاران می‌داند و می‌فرماید:

«فَمِنْ غَلَامَةٍ أَخَذْتَهُمْ أَنْكَ تَرَى لَهُ فِضَاءً فِي عُنُقِي» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳): ... پس علامت یکی از آنها [پرهیزکاران واقعی] این است که تو او را در عین دارایی در حالت اعتدال می بینی.

این مطالب نشان می دهد که انسان های غیر متعادل و غوطه ور در منجلاب افراط و تفریط هرگز در جرگه انسان های مؤمن واقعی وارد نمی شوند و برای ورود بدین قلمرو که مقامی بس رفیع است جز میانه روی چاره ای نیست.

سعدی و زمانه او

۱- زندگی سعدی

شیخ مشرف الدین مصاح بن عبدالله شیرازی در اوایل سده هفتم هجری در شیراز در خانواده ای از علمای دینی دیده به جهان گشود. یعنی در زمانی که سراسر ایران از هر طرف مورد ترک تازی و هجوم مغولان قرار داشت؛ که هر کس و هر چه را پیش روی می دیدند؛ بی رحمانه نابود می کردند. ولی به رغم تمامی تخریب ها، فرهنگ و ادبیات این مرزوبوم، دچار زوال نگشت، مقاومت کرد و پایدار ماند، به گونه ای که اندیشه و روزان ایران دوست بسیاری در گوشه و کنار ایران با ارائه آثار منظوم و منثورگران قدر خود فرهنگ ایرانیان را به خوبی پاس داشتند. سعدی از خوش نام ترین اندیشه و روزان این دوران است. سعدی در طفولیت، عبدالله پدر خود را از دست داد. او دوره جوانی را در همان شهر زادگاه خویش گذراند و سپس به خاطر بی ثباتی سیاسی حاکم بر جامعه از یک سو و عشق و علاقه اش به کسب علم و دانش به بغداد رفته، در نظامیه بغداد به مطالعه تاریخ، فرهنگ و سیاست روی آورد و از عقاید فرزاتگان و علمای والامقام مدرسه از جمله ابوالفرج ابن جرزی و ابو حفص سهرودی «در تهذیب نفس و تدبیر منزل سیاست مدن آگاه شد و در فن خطابه و موعظه مهارت یافت» (به نقل از ازغندی، ۱۳۹۱: ۹).

سعدی برای محک زدن آموخته های خویش با واقعیت ها دل به سیروسفر بست. سفر او حدود سی و اندی سال به درازا کشید و از عراق، حجاز و حبشه، شامات دیدن نمود و سپس با آموخته های پربار خود به شیراز برگشت، چراکه به اعتقاد او «بزد تعالی و تقدس خطه پاک شیراز را به هیبت حاکمان عادل و همت عالمان» (سعدی، دیباچه گلستان؛ ۱۵) نگه داشته و لذا هیچ دلیلی برای بیشتر ماندن در دیار دیگران جایز نبود.

نتوان مُرد به سختی که من اینجا زادم (غزلیات؛ ۵۴۴).

رسیده بر سر الله اکبر شیراز

که بار ایمنی آرد نه جور قحط و نیاز

که تختگاه سلیمان بده ست و حضرت راز (مواعظ؛ ۷۴۷).

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی ست صحیح

خوشا سپیده دمی باشد آنکه بینم باز

بدیده بار دگران بهشت روی زمین

نه لایق ظلمات است بالله این اقلیم

در حال هنگام بازگشت سعدی به وطن، مردم فارس تحت تأثیر سیاست مدبرانه اتابک مظفرالدین بن زنگی (۶۲۳ ۶۵۸ هجری قمری) زندگی راحتی داشته و آسوده می زیستند و شیراز مقر دانشمندانی شده بود که از دم تیغ خون بار تاتار جان

به سلامت برده بودند. در واقع ولایات فارس، لرستان و کرمان از تجاوزگری‌های مغولان نسبت به ولایت مازندران، طبرستان، سیستان و آذربایجان کمتر زیان‌دیده بود. بدون تردید اعمال سیاست‌های مدبرانه سعد زنگی و پسرش در این زمان در برابر مغولان در حفظ آرامش در ثبات خط فارس بی‌تأثیر نبوده است، سعد ابن ابوبکر با خردمندی ستایش برانگیز خود توانست با پرداخت خراج جلوی مغول‌های ویرانگر را بگیرد و فارس را در بلای خانمان‌سوز آنها در امان نگه دارد. سعدی در دربار سعدبن ابوبکر قرب و منزلتی داشت و مورد توجه ویژه او بود. سعدی در حکایت متعدد بوستان و گلستان بر نقش مدبرانه ابوبکر در تأمین ثبات سیاسی فارس و تأمین آرامش مردم اشاره می‌کند: به‌طور مثال در بوستان آمد است که:

سرمدحت پادشاهان نبود	مرا طبع از این نوع خواهان نبود
در ایام ابوبکر بن سعد بود	که سعدی که گوی بلاغت ربود
ندارد جز این کشور آرامگاه	گر از فتنه آید کسی در پناه
پس از تو ندانم سرانجام خلق (دیباچه بوستان؛ ۱۸۲).	به عهد تو می‌بینم آرام خلق

سعدی پس از سپری کردن یک دوره آرامش ناشی از درایت و کاردانی سلغریان، زمانی که مغولان بر استان فارس چیره شدند، تصمیم به ترک شیراز گرفت و در سال ۶۶۲ هجری دوباره به بغداد رفت و پس از آنکه پیاده به زیارت‌خانه خدا شتافت، در بازگشت از مکه به آذربایجان سفر کرد و در این سفر با خواجه همادالدین تبریزی سخنور نامدار آن زمان ملاقات کرد. از نوشته‌های سعدی چنین برمی‌آید که همچنین با دو برادر جوینی، یعنی خواجه شمس‌الدین جوینی و برادرش عطا ملک جوینی وزیر دانشمند مغول و نویسنده اثر بزرگ «تاریخ جهانگشا» ملاقاتی داشته و مورد عنایت و اکرام آنان قرار گرفته است. شیخ اجل سعدی سال‌های پایانی عمر خویش را به آسودگی و آرامش در شیراز گذارند، در این سال‌ها بود که با موعظه به ارشاد و راهنمایی مردم همت گماشت و صورت نهایی گلستان و بوستان را نیز بازنویسی نمود و در سال ۶۹۱ هجری در همان شهر درگذشت (به نقل از ازغندی، ۱۳۹۱: ۱۱).

۲- عصر سعدی

تاریخ سرزمین ایران پرست از داستان‌های دل‌خراش سلاطین مستبد و فرمانروایان خودکامه‌ای که همه موازین انسانی را به خاطر مقاصد شوم نفسانی خویش زیر پا نهاده و هوس‌های بی‌کرانه آنان برای کسب قدرت و ارضای آتش سوزان سلطنت جوینی‌شان، سبب بسیاری از شوربختی‌های ساکنان آن گردیده است. با مطالعه پیشینه تاریخی این سرزمین می‌توان دریافت که حکومت‌های حاکمه در آن تا انقلاب اخیر عموماً حکومت استبدادی و مبتنی بر نظام «رباب رعیتی» بود. بدین معنی که شخصی به‌عنوان مالک الرقاب به‌وسیله اطرافیان و هواداران خویش که در بیشتر موارد همانند ولی‌نعمتشان یارای تحمل حقیقت‌شناسی و حقیقت‌جویی را نداشته‌اند، به اداره امور می‌پرداخت. رعب و وحشت که ویژگی‌های مهم و بارز این‌گونه حکومت‌ها بود، باعث می‌گردید که کس را مجال مخالفت و اعتراض با پادشاه نباشد.

اوضاع اجتماعی عصر سعدی، رفتار عمال دیوان، احوال و افکار و روحيات و معتقدات مردم، رسوم جامعه و طرز تفکر طبقات مختلف در آن روزگار را در خلال حکایات و روایات متعدد می‌توان به‌خوبی دریافت. مثلاً در باب اول گلستان سعدی از روباهی سخن می‌رود که دیدندش گریزان و بی‌خویشتن، افتان و خزان. کسی گفتش: چه آفت است که موجب چندین مخالفت است؟ گفت: [شنیدم] شتر را به سخره می‌گیرند. گفتند: ای شیفته لایعقل شتر[را] با تو چه مناسبت و تو را به او چه مشابهت؟ گفت: خاموش! که اگر حسودان به غرض گویند شترست [و گرفتار آیم] که را غم تخلیص من باشد [تا نغتیش حال من کند؟] «(یوسفی، ۱۳۷۴: ۷۰)» در چنین اوضاع نابسامان اجتماعی که روشن‌بینان و آگاه اندیشان بیم جان دارند؛ تنها راه نجات در برابر این خودکامگان، سکوت و تن دادن به لوامر و خودرایی‌های آنان بود. درست به همین روشنی که در این حکایت می‌خوانیم:

«وزرای نوشیروان در مهمی از مصالح مملکت، اندیشه همی‌کردند و هر یک رأیی همی‌زدند و ملک همچنین تدبیری اندیشه کرد. بزرگمهر را رأی ملک اختیار آمد. وزیران در خفیه پرسیدند که رأی ملک [را] چه مزیت دیدی بر فکر چندین حکیم؟ گفت: به‌موجب آنکه [انجام] کارها معلوم نیست و رأی همگان در مشیت است که صواب آید یا خطا. پس موافقت رأی ملک اولی ترست تا اگر خلاف صواب آید به علت متابعت از معانبت ایمن باشیم.»

خلاف رأی سلطان رأی جستن
به خون خویش باشد دست شستن
اگر خود روز را گوید شب است این
بباید گفتن آنک ماه و پروین «(یوسفی، ۱۳۷۴: ۷۱)».

در چنین جامعه‌ای، از یک‌سو بازار تملق و ستایش در پذیرفتن اعمال و رفتار سلاطین در نزد نزدیکان او که مشتی اخاذ و چاپلوس می‌یافت بودند؛ افزایش می‌یافت تا آنجا که به خیالی پوچ، حضورش را معجزه‌ای الهی و وجودش را سایه خدا ظل الله و مایه آرامش جهانیان بر زمین می‌پنداشتند.

«این شاه نه آدمی فرشته است
شاهیش به غایتی رسیده
سگ با خرگوش صالح کرده
کایزد زکرامتش سرشته است
کز خوی دندان ددی بُریده...
آهو بُره شیر شیر خورده» (نظامی، ۱۳۶۳: ۱۶۷).

و از سوی دیگر فضا را برای هرگونه نقد از اعمال دولتیان نامناسب نموده، دست تجاوز و تعدی آنان را بر خلق مظلوم و بی‌دفاع می‌گشاد و آنان که دَرّ قیمتی کلامشان را به‌پای پادشاهان خوک صفت نثار نمی‌کردند؛ پیوسته با مرگ یا جلای وطن روبه‌رو می‌گردیدند.

«عقلان را در جهان جایی نماند
جز که بر گهسارهای شامخات» (مینوی - محقق، ۱۳۶۸: ۳۲۵).

تاریخ ایران شاهد راستینی است از سرنوشت مردان پاک‌پاکی که به جهت فساد دربار به طرز ناجوانمردانه‌ای به قتل رسیده و یا به آوارگی تن داده‌اند. بزرگانی چون بزرگمهر، حسنک وزیر (مقتول ۴۲۵ هـ ق)، خواجه نظام الملک (۴۰۸ مقتول ۴۸۵ هـ ق) ناصر خسرو (موتی ۴۸۱ ق) و ... در ادوار گذشته و ابوالقاسم فراهانی (۱۲۵۱ - ۱۱۹۳ هـ ق) و میرزا تقی‌خان امیرکبیر (۱۲۶۸ - ۱۲۲۲ هـ ق) و ... در عصر امروز، که هر یک از آنان با تدبیری علمی و قدرت سیاسی خویش گامی ارزشمند و استوار در گسترش فرهنگ و حفظ استقلال این سرزمین برداشته‌اند؛ اما سرانجام قربانی استبداد حاکمان زمان و توطئه چاپلوسان و متملقانی گردیده‌اند که تنها ادامه حیات خود را در گرو از دم تیغ گذراندن بی‌گناهان و پاکان می‌دیدند.

۳- اوضاع سیاسی و حکومتی ایران در عصر سعدی

در عصر سعدی مقارن با حمله مغولان به ایران، خوارزمشاهیان بر قسمت اعظم سرزمین ایران تسلط مستقیم داشته‌اند، اما در مناطقی از ایران حکومت، در دست اتابکانی بود که مطیع حکومت مرکزی بودند و خراج پرداخت می‌کردند از جمله «اتابکان فارس یا اتابکان سلغری، آن‌ها از سال ۵۴۳ تا ۶۸۶ هجری بر فارس حکومت داشتند، در قسمت دیگری از فارس یعنی از شرق فارس تا کرمان و خلیج فارس پادشاهان محلی دیگری به نام ملوک شبانکاره بر سرکار بودند، به این صورت، ایران به صورت ملوک‌الطوایفی اداره می‌شد که این حکومت‌های به وجود آمده در تمام دوران سیاسی از یک شباهت کلی برخوردار و آن نوعی حکومت مطلقه و متکی بر انتخابات و انتصاب یک شخص واحد بوده است. و تشکیلات اداری و حکومتی آن نیز در طول دوران سیاسی تا عصر سعدی چندان تغییری نکرده بود. به این صورت که شاه (سلطان) در رأس تمام تشکیلات قرار داشت. و برای اجرای امور امنیتی و مالی خود دیوان‌هایی را به وجود می‌آورد. در این نوع حکومت، مبنای روابط اجتماعی بر اساس روابط «شبان‌رمگی» است که در آن بخشی از جامعه در برابر بخشی دیگر به هر دلیل و علتی به امتیازهایی ممتاز می‌شود. به عبارت دیگر بخشی از جامعه حق مالکیت و امتیاز تعیین سرنوشت خویش و دیگران را به خود می‌دهد و بخش دیگر جامعه را به صورت تابع خود درمی‌آورد که نیازمند قیومیت و هدایت و اداره شدن است و خصات عمومی و اصلی این واقعیت، در تأیید و تأکید بر تفاوت، اختلاف، تضاد و به‌طور کلی نابرابری نمایان می‌گردد که پایه‌ای ارزشی هر رفتار و گفتار و پنداری است» (مختاری، ۱۳۷۸: ۹۳).

همیشه روال حکومت در تاریخ گذشته ایران این‌گونه بوده که «حکومتگران از هر منشأ و مبدایی که بوده‌اند و از میان هرگونه قشر ضعیف و رنجیده و مردمی یا طبقات متعین و صاحب‌دولت و قدیمی که برخاسته‌اند به‌هیچ‌وجه در اصل حکومت برمدار اداره فردی و استبداد مطلقه اختلافی نداشته‌اند، چنین به نظر می‌رسد که تکلیف ملت یک‌باره برای همیشه و از همان صدر تاریخ، تعیین‌شده و از چنان نظم و نسق و اعتباری برخوردار است که بعد از این هیچ‌گاه مشروعیت دینی و عرفی آن‌ها مورد بحث و سؤال و تفسیر قرار نمی‌گرفته و هیچ حاکمی نیز خود و اعمالش را مستوجب پاسخگویی نمی‌شمرده است و در مقابل، مردم نیز به تمامه تکلیف دیگری پذیرفته و باب چون چراها را هم یک‌بار بر روی خویش بسته‌اند» (شعبانی، ۱۳۶۹: ۱۵۳).

در گلستان و بوستان نیز از کارکرد چنین حاکمان و حکومت‌ها سخن رفته است:

«پادشاهی را شنیدم که به کشتن اسیری اشارت کرد، بیچاره در حالت نومیدی به زبانی که داشت ملک را دشنام دادن گرفت و سقط گفتن که گفته‌اند: «هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید» (سعدی، ۱۳۷۴: ۵۸). ایضاً: «یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست تظاول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده تا به جایی که خلق از مکاید ظلمش به جهان برفتند...» (سعدی، ۱۳۷۴: ۶۳).

در چنین حکومت‌هایی «قانون نقیض خودکامگی است و فرمانروای خودکامه کوشش می‌کند با تعطیل اجرای قانون‌های خوب، پیوسته قانون‌های نویی بگذارد که منافع خصوصی او را تأمین کند، در داخل و خارج کشور مردانی در خدمت او قرار دارند که درباره هر آنچه کرده یا گفته می‌شود به او گزارش می‌دهند و نیز از طرف او قانون‌هایی را که باید اجرا شود به مقامات گوشزد می‌کنند» (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۴۷۲).

«در حقیقت طبق نظریه کهن ایرانی حاکمیت، که نظام الملک آن را تشریح کرده است، حکومت‌ها بیشتر در مقتضیات سیاسی خلاصه می‌شد و موضوع حکومت دنیوی، دنیا را مشحون از عدالت می‌کرد، این مسئله با حفظ و تثبیت هر کس در پایگاه و جایگاه محق خودش که به نوبه خود موجب ثبات می‌گردید، میسر می‌شد سلطان دارای قدرت مطلقه بود و هیچ‌گونه تجویزی را ایجاب نمی‌کرد و مردم در مقابل آن هیچ نوع حق آزادی نداشتند. تشکیلات اداری در شخص او متمرکز شده بود» (لمپتون، ۱۳۶۰: ۹). همین خودکامگی شاهان و حاکمان و اتکای بیش‌ازحد آن‌ها به قوای نظامی خود و عدم مقبولیت در بین مردم باعث می‌شده تا سلسله‌های حکومتی پی‌درپی در طول تاریخ ایران تا دوره معاصر ظاهر و محو شوند.

۴- دلایل مشروعیت حکومت حاکمان زمان از نگاه سعدی

با توجه با این‌که سعدی هیچ شکی در ستمگر بودن بعضی شاهان و حاکمان قدرت‌طلب ندارد، باز دیده می‌شود که سعدی در زمان خود از نظم مسلط پیروی می‌کند و «کاملاً نشان می‌دهد که طرفدار پادشاهی است» (ماسه، ۱۳۶۴: ۱۶۷). می‌گوید:

مهوری در قبول فرمان است ترک فرمان دلیل حرمان است (سعدی، ۱۳۷۴: ۷۸).

همچنین فضای فکری حاکم بر گلستان و بوستان نشان می‌دهد سعدی ضمن این‌که شاهان و حاکمان عادل را مورد تمجید و تشویق خود قرار داده، شاهان ظالم و بیدادگر را نیز مورد تهدید و تنبیه خود قرار می‌دهد، که در هر دو حالت، او بر اصل نظام شاهی توجه دارد. حال چرا در اشعار و سخنان سعدی، گرایش به پیروی از این نظم مسلط دیده می‌شود، می‌توان دلایلی را برشمرد:

۱ سعدی، بنا بر گفته خود پرورده این بزرگان بوده و بنا بر شواهد موجود در آثارش بعضی از این بزرگان کاملاً مورد تأیید او بوده‌اند، دلیل او نیز عنایتی بود که آن بزرگان به زیردستان داشته‌اند:

«مرا که پرورده نعمت بزرگانم این سخن سخت آمد؛ گفتیم: ای یار توانگران دخل مسکینان اند و ذخیره گوشه‌نشینان ... طایفه‌ای خوان نعمت نهاده و دست کرم گشاده، طالب نامند و مغفرت ... چون بندگان حضرت پادشاه عالم عادل ... مظفرالدین و الدین اتابک ابوبکر بن سعد [بن] زنگی...» (سعدی، ۱۳۷۴: ۱۶۷).

۲ سعدی درس آموخته نظامیه بغداد است. قاعدتاً اندیشه غزالی و آموزه‌های سیاسی و اجتماعی نظامیه بغداد بر او تأثیر داشته است. غزالی می‌گوید:

«مذهب توسط سلطنت تحکیم شود و سلطنت هم بدون مال امکان‌پذیر نیست و مال هم از طریق پیشرفت و رعیت به دست می‌آید و با رعایا بایستی جانب حق و عدالت را نگاه داشت» (حق‌دار، ۱۳۸۲: ۴۴).

سعدی نیز در بوستان چنین آورده است:

مکن تکیه بر ملک و جاه و حشم	که پیش از تو بوده ست و بعد از تو هم
خداوند دولت غم دین خورد	که دنیا به هر حال می‌بگذرد
نخواهی که ملک بر آید به هم	غم ملک و دین خورد باید به هم (سعدی، ۱۳۷۲: ۷۲).

۳ سعدی همچون ارسطو و افلاطون و دیگر فیلسوفان واضع علوم سیاسی و اجتماعی نیست تا تأسیس حکومت‌هایی نظیر جمهوری یا اریستوکراسی (حکومت فاضلان) را در ذهن داشته باشد. البته فضای فکری و سیاسی جامعه ایران نیز مستعد تغییری بنیادی در نوع حکومت نبوده است، زیرا که «بحث جبر و اختیار در باب سرنوشت آدمی در ایران غالباً از حوزه بحث فلسفه و کلام فراتر نمی‌رفت. به‌ویژه به عرصه زندگانی عملی و ساخت اجتماعی نمی‌کشید. آنچه در این‌گونه بحث‌ها از آزادی اراده [می‌شد]، یک امر جدا از فعلیت یافتن اراده انسان در اداره جامعه و نظام اجتماعی [بود]. از این‌رو اساساً در این گرایش حاکمیت و قدرت، اراده آزاد و آگاه آدمی برای رابطه‌گیری و برقراری مناسبات آزاد، محلی از اعراب نداشت» (مختاری، ۱۳۷۸: ۱۱۵).

۴ توجه و عنایت سعدی به بعضی از شاهان و صاحب قدرت اندیشه دیگری را نیز به ذهن القا می‌کند که بی‌شباهت به آنچه ارسطو و فیتز جمیز استیفن و ابن خلدون در باب حکومت‌ها و صاحبان قدرت بیان می‌دارند، نیست، ارسطو معتقد است:

«حکومت‌های پادشاهی از بدترین نوع حکومت‌ها هستند. اما در مواردی نیز ممکن است استثناً مطلوب و کارآمد باشند و از نظام‌های دموکراسی منحرف بهتر باشد. زیرا بعضی جوامع بالطبع مستعد حکومت‌ها خودکام و بعضی دیگر مستعد حکومت شهریاری و گروه سوم مستعد حکومت جمهوری هستند. هم سزاست که هر یک از این جوامع به همان شیوه که در خورش است اداره شود، ولی هیچ جامعه‌ای به طبع مستعد حکومت ستمگر یا انواع حکومت‌های منحرف نیست» (ارسطو، ۱۳۶۴: ۱۵۲).

چنین به نظر می‌رسد که در همه نوع حکومت‌ها یک وجه اشتراک وجود دارد و آن این‌که قدرت و حکومت در هر شکلی در دست قدرتمندان است مهر نوع حکومت، بالقوه مستعد خودکامگی و انحراف است که جامعه را می‌تواند از اهداف اصلی و متعالی خود دور سازد، و یا این‌که در همه نوع حکومت‌ها حتی در حکومت‌های سلطنتی و فردی هم می‌توان حکومت‌هایی را یافت که امور



مردم و کشور مهم‌ترین دغدغه حاکمان باشد. حاکمانی که برای رفاه مردم سخت کوشش می‌کنند. سعدی نیز چنان‌که از سخنش برمی‌آید دستگاه حکومتی سعد و بوبکر را چنین می‌بیند:

پسر نامجوی و پدر نامدار که باشند بدگوی این خاندان زهی ملک و دولت که پاینده باد (سعدی، ۱۳۷۲: ۴۰).	بهشتی درخت آورد چون توبار از آن خاندان خیر بیگانه دان زهی دین و دانش، زهی عدل و داد
--	---

باید اضافه کرد که اشعار فوق از نوع شعرهای مدحی متداول عصر غزنوی نیست. بلکه واقعیت‌های زمان سعدی است. ایشان برای این‌که از هرگونه اتهام به دور باشد، بیان می‌دارد:

سر مدحت پادشاهان نبود مگر بازگویند صاحب دلان در ایام بوبکر بن سعد بود (سعدی، ۱۳۷۲: ۳۸).	مرا طبع از این نوع خواهان نبود ولی نظم کردم به نام فلان که سعدی که گویی بلاغت ربود
---	--

پس اگر سعدی در آثارش رویکردی پذیرا نسبت به حکومت و حاکمیت دارد و از نظم مسلط پیروی می‌کند و یا حداقل با آن هماهنگی دارد، به این خاطر است که سعدی این روی سکه را دیده و سعی می‌کند «با تابعیت به این رابطه شبان رمگی بتواند در سیرت پادشاهان تعادل و توازنی ایجاد کند که اگر پدیده آید هم آسودگی نظام حاصل شود و هم آسایش فردی پدید آید» (مختاری، ۱۳۷۸: ۸۷).

۵ یک نوع ایده سیاسی که در زمان سلجوقیان رواج پیدا کرد و شالوده اصلی آن را خواجه نظام الملک ریخته بود، در اشعار سعدی کاملاً مشهود است.

«آن ایده سیاسی درباره پیوستگی دین و سیاست و برگزیدگی پادشاه از سوی خداوند است و این‌که تئوری عدل شاهی با نصب الهی در پادشاه آرمانی در هم می‌آمیزد» (حقدار، ۱۳۸۲: ۳۶).

در این موضع، نگاه سعدی به حکومت و صاحبان قدرت شبیه آن چیزی است که امام محمد غزالی و خواجه نظام الملک و نجم الدین رازی درباره آن‌ها بیان می‌دارند، نظام الملک به راین باور است، که:

«ایزد تعالی در هر عصری و روزگاری یکی را از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه و ستود آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام بندگان را به او باز بندد و در فساد و آشوب و فتنه را به او بسته گرداند». «در این تئوری عدل شاهی با نصب الهی در پادشاه آرمانی درهم‌آمیخته و صورت تازه‌ای از نظریه سیاسی اهل تسنن را در اطاعت از لولی الامر یا همان پادشاه، در سخن خواجه به وجود آمده است» (حقدار، ۱۳۸۲: ۳۷).

در اشعار سعدی رگه‌هایی از این نوع تفکرات سیاسی رایج زمان را می‌توان مشاهده کرد:

توهم پاسبانی به انصاف و داد
تو را نیست منت ز روی قیاس
که در کار خیرت به خدمت بداشت
همه کس به میدان کوشش درند

که حفظ خدا پاسبان تو بود
خداوند را من و فضل و سپاس
نه چون دیگران معطل گذاشت
ولی گوی بخشش نه هر کس برند (سعدی، ۱۳۷۲: ۷۳).

۶ بالاخره این که، فضایی سیاسی حاکم بر گلستان و بوستان همان فضای عرفی سیاسی‌ای است که در اکثر آثار ادبی تعلیمی و عرفانی و تاریخی زبان فارسی نظیر قابوس‌نامه، مرصادالعباد، کلیله و دمنه، اخلاق ناصری و ... و در آثار سیاست‌نامه نویسان و فیلسوفانی چون خواجه نظام الملک، فارابی، ابن مسکویه، ابن سینا، ابن عامری و امام محمد غزالی وجود دارد. که در همه آن‌ها تلاش بر آن بوده تا قدرت حاکم را به همان سمت و سوی سوق دهند که در بوستان و گلستان بر آن تأکید شده است: «سلطان را بگوی توقع خدمت از کسی دار که توقع نعمت از تو دارد و دیگر به آن که ملوک از بهر پاس رعیت‌اند نه رعیت از بهر طاعت ملوک.

پادشاه پاسبان درویش است
گوسپند از برای چوپان نیست

گرچه رامش بفر دولت است
بلکه چوپان برای خدمت اوست» (سعدی، ۱۳۷۴: ۸۰).

در چند بیت زیر رابطه شاه و رعیت و لزوم حفظ آن از جانب شاه، ترسیم می‌شود:

دگر خواست کافزون کند تخت و تاج
طمع کرد در مال بازرگان
به امید بیشی نداد و نخورد
که تا جمع کرد آن زر از گریزی
شنیدند بازرگانان خبر
بریدند از آنجا خرید و فروخت
چو اقبالش از دوستی سر بتافت

ببفرود بر مرد دهقان خراج
بلا ریخت بر جان بیچارگان
خرمند داند که ناخوش کرد
پراگند شد لشگر از عاجزی
که ظلم است در بوم آن بی‌هنر
زراعت نیامد، رعیت بسوخت
به ناکام دشمن بر او دست یافت (سعدی، ۱۳۷۴: ۶۱).

در نهایت این که جانب‌داری او از شاهان و سلاطین تا آنجا توجیه‌پذیر بود که حکومت آن‌ها به ظلم و جور کشیده نشود. در غیر این صورت بر تخت بودن آن‌ها کاملاً از دیدگاه او ناروا بود.

اعتدال در اندیشه سعدی
۱- در فضیلت اعتدال و قناعت

از نظر سعدی اعتدال‌گرایی شرط عقل و ملاک تدبیر در امور معیشتی فرد و در زندگی اجتماعی است. او تأکید دارد که بالاخص در دست‌یابی به اهداف سیاسی هیچ طریقه‌ای بهتر و کارآمدتر از رعایت اعتدال که تجلی واقع‌گرایی است، نیست. سعدی تعریف می‌کند که روزی به غرور جوانی سخت خسته و رانده بود و شبانگاه به پای گریوه‌ای سست مانده، پیرمردی جهان‌دیده و باتجربه که همراه کاروان بود، رو کرد به جوان و گفت: «چه خسبی که نه جای خفتن است» جوان گفت: «چون روم که نه پای رفتن است». پیرمرد گفت: «این نشنیدی که صاحب دلان گفته‌اند رفتن و نشستن به که دویدن و گسستن».

ای که مشتاق منزلی مشتاب پند من کاربند و صبر آموز
اسب‌تازی دو تک رود به‌شتاب و آستر آهسته می‌رود شب و روز (گلستان، باب ششم، حکایت چهارم: ۱۲۶).

در حکایت نهم از باب ششم کتاب بوستان، سعدی از گریه‌ای حکایت می‌کند که به آن چیزی که دارد قانع نیست و بلند پروازیش کار به دستش می‌دهد:

یکی گریه در خانه زال بود غلامان سلطان زندنش به تیر
روان شد به مهمانسرای امیر همی گفت و از هول جان می‌دوید
چکان خونش از استخوان می‌دوید من و موش و ویرانه پیرزن
اگر جستم از دست این تیر زن قناعت نکوتر به دوشاب خویش
نیرزد غسل جان من زخم نیش که راضی به قسم خداوند نیست (بوستان، باب ششم، حکایت نهم: ۳۱۰).

در همان باب ششم، سعدی در ارتباط با رعایت قناعت در زندگی می‌گوید:

قناعت توانگر کند مرد را خبرده حریص جهانگرد را
خور و خواب تنها طریق دد است براین بودن آئیین نابخرد است
به‌اندازه خور زاد اگر مردمی چنین پرشکم، آدمی یا خمی؟
دو چشم و شکم پر نگردهد به هیچ تهی بهتر این روده پیچ‌پیچ
همی میردت عیسی از لاغری تو در بند آنی که خر پروری
به دین ای فرومایه دنیا مخر تو خر را به انجیل عیسی مخر
مگر می‌نبینی که دد را و دام نینداخت جز حرص خوردن به دام
پلنگی که گردن کشد بر وحوش به دام افتد از بهر خوردن چو موش
چو موش آن‌که نان و پنیرش خوری به دامش درافتی و تیرش خوری (بوستان، باب ششم: ۳۰۶).

۲- اعتدال در رفتار و کردار

سعدی در اکثر حکایاتی که در بوستان، گلستان و رسایل نثر در باب سیرت پادشاهان، در عدل و تدبیر سخن می‌راند، فراموش نمی‌کند به پادشاهان و مردم هشدار گونه نصیحت کند که در کارشان از افراط و تفریط پرهیز کنند. در حکایت مختلف، به صورت نثر و نظم به صراحت و به صورت جد تأکید دارد که اعتدال راه را برای واقع‌بینی و نزدیک کردن و تکمیل دو عرصه آرمان و امکان همواره کرده، رهیافتی کارساز و تسهیل‌کننده در اختیار می‌گذارد.

در باب هشتم گلستان آمده است: «خشم بیش از حد گرفتن وحشت آرد و لطف بی‌دقت هیبت ببرد، نه چندان درشتی کن از تو سیر گردند و نه چندان نرمی که بر تو دلیر شوند».

درشتی و نرمی به هم در به است	چو فاصد که جراح و مرهم نه است
درشتی نگیرد خردمند پیش	نه سستی که ناقص کند قدر خویش
نه مر خویشتن را فزونی نهد	نه یکبار تن در مذلت دهد (گلستان، باب هشتم؛ ۱۴۹).

سعدی در جاهای دیگر در مورد اعتدال در رفتار و کردار می‌گوید:

تواضع کن ای دوست با خصم تند	که نر می‌کند تیغ برنده کند (بوستان، باب چهارم، حکایت سیزدهم؛ ۲۸۶).
تواضع گرچه محبوبست و فضل بیکران دارد	نباید کرد بیش از حد که هیبت را زیان دارد (مواعظ؛ ۸۵۳).
مگوی و منه تا توانی قدم	از اندازه بیرون و زاندازه کم (بوستان، باب هفتم، حکایت اول؛ ۳۱۵).

سعدی در گلستان داستانی از دوران کودکی خود نقل می‌کند که شبی در خدمت پدر نشسته بوده و «طایفه‌ای گرد ما خفته، پدر را گفتیم از اینان یکی سر بر نمی‌دارد که دو گانینی بگذارد چنان خواب غفلت برده اند که گویی نخفته‌اند که مرده اند. گفت جان پدر تو نیز اگر بخفتی به از آن که در پوستین خلق افتی».

نبیند مدعی جز خویشتن را	که دارد پرده پندار در پیش
گرت چشم خدا بینی ببخشد	نبینی هیچ‌کس عاجز از خویش (گلستان، باب دوم، حکایت هفتم؛ ۵۶).

سعدی به حاکمان و مسئولان عالی‌رتبه سیاسی توصیه می‌کند که نه تنها در روابط سیاسی، بلکه در رفتار اجتماعی نیز از افراط و تفریط در تصمیم‌گیری پرهیزند و مصالحه و اعتدال را به کار بندند. در باب اول از کتاب بوستان آمده است:

اگر جاده ای بایدت مستقیم	ره پارسیان امید است و بیم
طبیعت شود مرد را بخردی	به امید نیکی و بیم بدی

گر این هر دو در پادشه یافتی در اقلیم و ملکش بنه یافتی (بوستان، باب لول؛ ۱۸۷).

و یا در حکایت دیگری، سعدی نقل می‌کند که حکیمی فرزند خود را نهی همی کرد از بسیار خوردن «چرا که پر خوری و یا افراط در خوردن انسان را رنجور کند؟» پسر در جواب گفت «ای پدر گرسنگی مردم را بکشد. نشنیده‌ای که ظریفان گفته اند به سیری مردن به که گرسنگی بردن، گفت اندازه نگه دار...».

نه چندان بخور کز دهانت برآید نه چندان که از ضعف جانت برآید (گلستان، حکایت هفتم؛ ۸۱).

بدون تردید وابستگی طبقاتی، شأن اجتماعی و «تربیت مدرسه و محیط اجتماعی» در تأکید سعدی به مصالحه و رعایت میانه‌روی تمام امور، بالاخص در روابط بین فرودستان و فرا دستان نقش تعیین کننده‌ای دارند. هرچند که سعدی را می‌توان به استناد نوشته‌هایش غمخوار و طرفدار فرودستان و سخنگوی منافع زیردستان تلقی کرد، ولی همیشه و در هر فرصت نصیحت می‌کند و همزمان به حاکمان و پادشاهان گوشزد می‌کند و پند می‌دهد که با مردم کنار آیند چرا که «به حقیقت پادشاهان را این دولت و حرمت به وجود رعیت است که بی وجود رعیت پادشاهی ممکن نیست» (سعدی، رسائل نثر؛ ۹۱۴).

نمونه بارز روش آشتی‌گرانه سعدی در داستان «جدال سعدی با مدعی در بیان توانگری و درویشی» دیده می‌شود. می‌نویسد: در محفلی درویشی دیدم نشسته و در دفتر شکایتی باز کرده و ذم توانگر آغاز کرده، سخن بدین جا رسانیده که درویش دست قدرت بسته است و توانگر را پای ارادت شکسته.

«مرا [سعدی را] که پرورده نعمت بزرگانم این سخن سخت آمد». نقش مدافع توانگران و حاکمان را بر عهده گرفت و گفت: «توانگران دخل مسکینانند و ذخیره گوشه نشینان... دست تناول آن گه به طعام برند که متعلقان و زیر دستان بخورند و فضله مکارم ایشان به ارامل و پیروان و اقارب و جیران رسیده». با این سخنان ستایش گونه عنان طاقت درویش از دست تحمل برفت، تیغ زبان برکشید و گفت: «چنان مبالغه در وصف ایشان بکردی و سخن‌های پریشان بگفتی که وهم تصور کند تریاقتند یا کلید خزانه ارزاق. مشتی متکبر مغرور و معجب نفور مشتعل مال و نعمت مفتتن جاه و ثروت که سخن نگویند الا به سفاقت و نظر نکنند الا به کراحت» (گلستان، باب هفتم؛ ۱۳۹).

خلاصه آنکه اعتدال‌گرایی را باید از پایه‌های اصلی اندیشه سیاسی سعدی به حساب آورد. حکیمانه پندی که او در ارتباط با رعایت اعتدال و میانه‌روی به مثابه شرط عقل به پادشاهان یعنی شخصیت‌هایی که «نگهبان ملک و دولت خویشند» و «موجب امن و استقامت رعیتند» می‌دهد را می‌توان در کتاب نصیحه الملوک مطالعه کرد. می‌نویسد:

«عهده ملکداری کاری عظیم است، بیدار و هوشیار باید بودن و به لهو و طرب مشغول بودن همه وقتی نشاید... ملک باید [اندازه کارها نگاه دارد نیکمردی کند نه چندان که بدان چیره گردند و بخشندگی کند نه چندان که دستگاه ضعیف شود... خشم گیرد نه چندان که مردم از آن متفرق شوند و بازی کند نه چندان که هیبتش برود... خشم و صلابت پادشاهان به کار است، نه چندان که از خوی بدش نفرت گیرند، بازی و ظرافت روا باشد نه چندان که به خفت عقلش منسوب کنند، زهد و عبادت شایسته است، نه

چندان که زندگی بر خود و دیگران تلخ کند، عیش و طرب ناگزیر است نه چندان که وظایف طاعت و مصالح رعیت در آن مستغرق شود» (سعدی، رسائل نثر؛ ۹۰۶).

۳- اعتدال در بینش و رفتار سیاسی

اما، چرا باید در سیاست و زندگی سیاسی اعتدال‌گرایی ملاک تدبیر و رفتار باشد؟ از نظر اصولی پاسخ به این پرسش در این است که در زندگی فردی و خانوادگی معمولاً انسان مجاز است که در برآوردن خواست خویش و یا به نفع هر کس که مایل بود از حق خویش بگذرد. حتی اگر به نفعش نباشد. در روابط فردی شخص مختار است راه افراط برود، اما همین فرد در زندگی اجتماعی و در مقام سیاسی مسئولیت اجتماعی دارد و باید واقف باشد که در مقامی که هست مجاز به افراط کاری نیست. او باید راه میانه را رفته و به قول سعدی در میان امید و بیم حرکت کند. سعدی حتی در رفتار اجتماعی رعایت اعتدال را توصیه می‌کند و آن را علامت پارسایی می‌داند.

اگر جاده ای باید مستقیم	ره پارسایان امید است و بیم
طبیعت شود مرد را بخردی	به امید نیکی و بیم و بدی
گر این هر دو در پادشه یافتن	در اقلیم و ملکش بنه یافتن (بوستان، باب اول؛ ۲۱۱).

یا مثلاً در جای دیگر می‌نویسد:

«زهد عبادت شایسته است نه چندانکه زندگانی بر خود و دیگران تلخ کند. عیش و طرب ناگزیر است نه چندان که وظایف و مصالح رعیت در آن مستغرق شود» (سعدی، رسائل نثر؛ ۸۷۴).

با توجه به روش ویژه سعدی، دلایل چنین باوری هم فلسفی است و هم عملی. از نظر فلسفی، اعتدال‌گرایی جزو فطرت بشر و لازمه تدلوم حیات بشری است و از نظر علمی، اعتدال‌گرایی نه تنها زیان‌های افراط و تفریط را ندارد، بلکه سود فراوان نیز دارد. بنابراین به زبان سعدی:

«نه چندان درشتی کن که از تو سیر گردند و نه چندان نرمی که بر تو دلیر شوند ... پادشه باید که تا به حدی خشم بر دشمنان نراند که دوستان را اعتماد نماند. آتش خشم اول در خدایند خشم اوفتد پس آنگه زبانه به خصم رسد یا نرسد» (گلستان، باب هشتم، مقدمه؛ ۱۷۵).

خلاصه کلام اینکه در مورد زندگی سیاسی، سعدی واقف است که نمی‌توان، به زبان آیزیا برلین، همه چیز را به یک بینش کلی مربوط کرد. او در سراسر آثار خویش پیام مشابهی می‌دهد: زندگی سیاسی بویا و استوار آن است که بر آگاهی واقع بینانه و فهم و درک اینکه نظام آفرینش بر عدالت و اعتدال‌گرایی است، بنیان دارد. سعدی نه محال اندیشی است که طرح یک جامعه آرمانی را ارائه کرده باشد و نه مصلح انقلابی. او به ساختار زندگی سیاسی کاری ندارد، اما معتقد است که هدف زندگی سیاسی هرچه باشد جز از طریق واقع‌بینی و اعتدال‌گرایی به دست نخواهد آمد. قلم را باید به خود سعدی وا گذاشت تا با نثر استوار خویش، در

نصیحتی که به یکی از ملوک می‌کند، فلسفه سیاسی و اجتماعی خود را موجزاً بنمایاند و در ضمن حسن ختامی بر این گفتار باشد:

«ملک باید که اوقات عزیز خود را موزع کند بعضی به تدبیر ملکداری و مصالح دنیوی، و بعضی به لذات و خواب، و قسمتی به طاعات و مناجات با حق - خصوص در وقت سحرگاه که اندرون صافی باشد - و نیت خیر راست گرداند و خواب نکند تا حساب نفس خود نکند که آن روز از او چه صادر شده است تا اگر نیکی نکرده باشد توبه کند و پشیمان شود و نفس خود را سرزنش کند و بر خود غرامتی نهد به خلاف آنچه کرده باشد، به نیکی بکوشد، و اندازه کارها نگه دارد، نیکمردی کند نه چندانکه بدان چیره گردد و بخشندگی کند نه چندانکه دستگاه ضعیف گردد، خزینه نگاه دارد نه چندانکه حاشیت و لشکری سختی برند، خشم گیرد نه چندانکه مردم از آن متفر شوند و بازی کند نه چندانکه هیبتش برود. جایی که رود قوت از خدای تعالی خواهد و به زور خود کفایت نکند. عهده ملک داری کاری عظیم است. بیدار و هشیار بودن و به لهو و طرب مشغول بودن همه وقتی شاید» (سعدی، رسائل نشر؛ ۸۹۴).

نتیجه‌گیری

بسیاری از ایران شناسان و سعدی شناسان بر این باورند که سعدی شاعری است پرتجربه و آمیزه‌ای از فرهنگ‌ها و آداب گوناگون که تنوع حکایات او ناشی از همین امر است. بنابراین ارائه روایتی منفرد و یک دست از آثار او ناممکن است و موجب کج فهمی و چه بسا ناهمپی دقیق آثار او شود.

این مقاله، هرگز در صدد آن نیست که نارسایی و نواقص اندیشه سیاسی در تاریخ اندیشه ایران را با تحمیل مفاهیم و استخراج غیرمنطقی بی پایه برخی از مفاهیم و مضامین سیاسی با رجوع به گلستان و بوستان پر نماید. کار سعدی نوعی نقادی ادیبانه و هوشمندانه از وضعیت جامعه ایرانی و نظام سیاسی هم عصر اوست. اصرار ما در این جستار برای بازخوانی سعدی با مرکزیت مفهوم اعتدال، به جهت وجود دال‌های بسیار و شواهد موجود در هر یک از حکایات اوست و اختصاص دادن فصلی جداگانه از گلستان (در سیرت پادشاهان) به بررسی نظام اجتماعی و ساختار و نظم سیاسی همسو با آن، نشانگر دغدغه و دلمشغولی سیاسی - اجتماعی نویسنده آن است که خواهان استقرار جامعه‌ای بر مدار اعتدال و اعتدال‌گرایی است.

رسیدن به این مهم به معنای آن نیست که سعدی سودای دست یابی و تحقق بخشیدن به شهری زیبا (آرمان شهر، یوتوپیا، ناکجاآباد و ...) را در سر می‌پرورانده است. همچنین همه حکایات بیانگر تحلیل ناب و شاعرانه او نیست بلکه سعدی بدون هیچگونه ترسیم و تصویرسازی از جامعه‌ای خیالی امکان‌پذیر اعتدال در نحوه مناسبات مردم عادی و نیز نسبت و چگونگی تعامل آن‌ها با حکومت‌ها را قابل تحقق و دست‌یافتنی می‌داند.

در نهایت این‌که با بررسی حکایات گلستان و بوستان این نتیجه حاصل می‌شود که برای سعدی، غایت جامعه سیاسی رسیدن به زندگی نیک و سعادت‌مندانه است. چنین زندگی‌ای از دید سعدی، آن گونه که در این مقاله بررسی شد، تنها در سایه مناسباتی امکان‌پذیر است که در آن اعتدال و میانه‌روی رعایت شود و همچون ضابطه و فضیلتی اجتماعی پدیدار گردد.

فهرست منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

ازغندی، علیرضا (۱۳۹۱). اندیشه های سیاسی سعدی. تهران: قومس.

ثروت، منصور (بهار ۱۳۸۸). سیاست مدن از دید سعدی. تاریخ ادبیات، ۲۰.

حقدار، علی اصغر (۱۳۸۲). قدرت سیاسی در اندیشه ایرانی. تهران: کویر.

دشتی، علی (۱۳۳۹). قلمرو سعدی. تهران: ابن سینا.

رولوندی، مرتضی (۱۳۷۳). تاریخ تحولات اجتماعی. ج ۷. تهران: نگاه.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۱). نقد ادبی. ج ۳. تهران: امیرکبیر

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۱). حدیث خوش سعدی. ج ۲. تهران: سخن.

سعدی، مصلح الدین (۱۳۷۲). بوستان. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. ج ۴. تهران: خوارزمی.

سعدی، مصلح الدین (۱۳۷۴). گلستان. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. ج ۴. تهران: خوارزمی.

شعبانی، رضا (۱۳۶۹). مبانی تاریخ اجتماعی. تهران: قومس.

طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۵). تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا. ج ۲. تهران: نگاه معاصر.

ظهوری ناو، بیژن؛ پاکمهر، عمران (تابستان ۱۳۸۷). اندیشه های سیاسی و حکومتی سعدی در بوستان و گلستان. پژوهشنامه علوم

انسانی، ۵۸.

عمید، حسن (۱۳۷۵). فرهنگ فارسی عمید. تهران: امیرکبیر.

کریمان، علی (۱۳۸۵). اعتدال. ج ۴. تهران: کانون اندیشه جوان.

لطیفی، حسین (زمستان ۱۳۸۸). اعتدال و میانه روی در آموزه های رضوی. مشکوه، ۱۰۵.

لمپتون، آن. کی. اس (۱۳۶۰). دولت و حکومت در دوره میانه اسلام. تهران: تبیان.

ماسه، هانری (۱۳۶۴). تحقیق درباره سعدی. ترجمه مهدی اردبیلی و غلامحسین یوسفی. تهران: توس.

مختاری، محمد (۱۳۷۸). انسان در شعر معاصر. ج ۲. تهران: توس.

ناصر خسرو (۱۳۶۸). دیوان. به اهتمام مینوی محقق. تهران: بی نا.

نظامی گنجوی (۱۳۶۳). لیلی و مجنون. تهران: وحید دستگردی.

یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۴). بوستان سعدی (تصحیح و توضیح). تهران: خوارزمی.